

# قتل

میدانیم که حقوق جزا روز بروز سیر تکاملی نموده و دائماً در حال تعبیرات دقیق و زیادی بوده است و بطور کلی حقوق جزا موقعی در میان ابناء بشر پیدا شده است که بشر شروع بزندگای اجتماعی نموده و در مراحل اولیه تشکیل اجتماع آنچه را که امروزه بقوای عمومی تعبیر میشود وجود نداشت و عدالت را جامعه اجرا نمیکرد. دفاع و مجازات حق انفرادی و شخصی بود قوه مشترك و حاکی موجود نبود که در رفع اختلافات افراد فرمانروائی نموده مرتکبین گناه را تعقیب و مجازات نماید. و چنین بنظر میآمده که جرائم با امنیت عمومی و اوضاع اجتماعی ارتباطی ندارد و جرم فقط مربوط بمتضرر از جرم بود که اگر میخواست میتوانست شخصاً و با اراده خود جبران ضرر خود را بخواند و مجرم را بکیفر عملش برساند و انتقام بگیرد و اگر نمیخواست یا قادر نبود یا مغلوب میشد جامعه دخالتی نکرده و مجرم تعقیب نمیشد و تقصیر و مسئولیت او مورد رسیدگی و مؤاخذة واقع نمیکردید.

در این مراحل قتل هم يك حادثه برای جان فردی بود و نسبت بجامعه اثر و رابطه مهم و مؤثری نداشت و اگر جرم قتل واقع میشد جامعه خود را مسئول اجرای عدالت ندانسته و برای خود حقی قائل نبود مسئولیت را بعهده مجرم و حق را برای متضرر از جرم یا ولی دم و کسان و بستگان مقتول قائل بود که متضرر از جرم اگر مایل باشد شخصاً عدالت را اجرا کند.

و میتوان گفت در این مورد متضرر از جرم در آن واحد

طرف دعوی و حاکم قضیه و مجری بود.

بتدریج از بداد جمعیت و تشکیل طوایف و دسته ها و قبایل متعدد و مختلف باعث شد که غیر از نفع و ضرر فردی و شخصی نفع و ضرر قبیله یا طایفه احساس شود دیگر در این موقع وقتی کسی مرتکب قتل میشد تنها متضرر از جرم

(ولی دم) خود را محق بدخواست ضرر و زیان و انتقام کشیدن و بمکافات رسانیدن قاتل نمیدانست و تنها قاتل مسئول ضرر و زیان نبود طایفه و قبیله قاتل مسئول بودند و طایفه مقتول خود را محق میدانسته نهایت همیشه بعلت کثرت افراد و قبیله و اختلاف آراء و نوع عقاید و اراده نفرات در هر طایفه معمولاً يك نفر پیش قدم و رئیس طایفه شده و او حاکم و مجری عدالت بود و با توجه بخصوصیات واقعه و شخصیت قاتل تصمیم مقتضی اتخاذ مینمود و کمتر اشخاصی متضرر از جرم بدون مراجعه و استیذان از رئیس طایفه خود اقدام بمجازات مجرم نموده و خواستار جبران ضرر و زیان خود میشدند.

بالاخره هر چه قوه اجتماع قوی تر شد منافع اجتماعی بر منافع فردی غلبه پیدا کرد تا منجر باین شد که لازم است از نقطه نظر حفظ منافع اجتماعی و مصالح عمومی حق تعقیب و مجازات مجرمین با جامعه باشد نه با افراد و کم کم متوجه شدند که جرم تنها نسبت بشخص متضرر از جرم یا بستگان و خویشاوندان یا قبیله و دسته و طایفه او اثر ندارد بلکه ارتباط کامل بحیثیت عمومی دارد و جامعه حس کرد که هنگام وقوع گناه در هر مورد باید مداخله نموده و خود را موظف و مسئول و مأمور تعقیب و تنبیه مجرم بداند و به وسایل مقتضی مجرمین را مجازات نماید.

تا موقعی که جامعه دخالت در تعقیب مجرمین و اجرای عدالت نمیکرد جرم قتل آن اهمیتی که امروز دارد نداشت و همانطور که بیان شد فقط جنایت بر علیه بکنفر تلقی میشد و شخص قاتل چندان منفور نبود ولی از موقعی که قوه اجتماع زیاد و حق و قوه عمومی پیدا شد و جامعه خود را مکلف و موظف بدخالت دانست جرم قتل از مهمترین و بدترین جرایمی بشمار رفت که جامعه را تهدید مینمود و بطور کلی جامعه با نظر مخصوصی قاتلین را تعقیب و تنبیه میکرد و

معمولاً قاتل را بشدیدترین مجازات‌ها تشبیه می‌کردند و اغلب مجازات قاتل قصاص بمنزل بود و افراد جامعه نسبت بقاتل با يك نظر بدو خصومت آمیزی نگریسته و مجازات او را بسیار لازم و ضروری میدانستند و هیچ جرمی اندازه جرم قتل سبب بدبینی و نفرت افراد نسبت بمجرم نبود.

در مصر قدیم طبق مقررات کسی که مرتکب قتل میشد یعنی همین که سبب قطع حیات دیگری میگردد بمجازات اعدام محکوم میشد و حتماً بدین رعایت هیچ ارفاق و تأملی این مجازات که شدیدترین مجازات‌ها بود در باره قاتل بموقع اجرا گذارده میشد.

در مصر قدیم بقدری جرم قتل ناپسند و شوم بود که اگر کسی هنگام ارتکاب قتل حاضر بوده و قادر بکمک و همراهی با مجنی علیه بوده و از حق مقول دفاع نمی‌کرد و بکمک او و جلوگیری از عمل قاتل اقدام نمی‌کرد او هم مسئول و در حکم قاتل اصلی بود. خلاصه بقدری حیات اهمیت داشت و قتل جرم مهمی بود که کمک بمجنی علیه را بر هر فردی لازم و واجب دانسته و او را مکلف بکمک بار نموده و در صورت توانائی و اهمال با تخلف او را تعقیب و مجازات می نمودند.

قوانین حضرت موسی قتل و تمام انواع و سبب قطع حیات افراد را بطور صریح و کامل و تفصیل بیان کرده و مخصوصاً طرق بیان مقررات مربوط بقتل جامع تر و کاملتر و مفصلتر از کلیه مقررات مربوط بجرائم دیگر بوده بطوری که خوب میتوان استنباط کرد که مذهب حضرت موسی بجرم قتل اهمیت شایانی داده و دیگران را مکلف و موظف بدفاع از حق حیات دیگران نموده و همانطور که بیان شد کمک بمجنی علیه نه تنها وظیفه مذهبی و وجدانی افراد بوده است بلکه از وظایف و تکالیف قانونی بوده که تضمین اجرائی داشته است.

طبق قوانین موسوی قاتل بهیچوجه و در هیچ حال از مجازات معاف نمیشد و هرگز مورد عفو و گذشت نبود

و طبق رسوم مذهبی و قانونی حتماً باید قاتل اعدام و نابود شود.

رسوم یونان قدیم در موضوع جرم قتل کاملاً مطابق و موافق مذهب بود و تنها وسیله ترمیم عمل قاتل و جبران خسارت مادی و معنوی اعدام مجرم بود قطع حیات غیر بدون مجوز مذهبی و قانونی بدترین و مهمترین و مضرترین جرائم بوده و وجود قاتل را مضر بمصالح عمومی دانسته و طبقات مردم معتقد بودند که اگر قاتل اعدام نشود از مقررات مذهبی و اصول عدالت طبیعی تخلف شده است و معمولاً قاتل راشقی ترین و کافرترین افراد ناس میدانستند.

در رم قدیم اولین قانون مربوط بقتل نفس که منسوب به نوما Numa بود قاتل را بدترین و سخت ترین شکنجه ها محکوم مینمود و این تصمیم و مقررات در قانون XII Tab es نیز تصریح و تأیید شد. اما در عین حال اگر قتل بر اثر تصادف و حادثه یا بی احتیاطی واقع میشد مرتکب جزا قابل تعقیب و مجازات نبود و برای ترمیم و جبران واقعه معمول این بود که طبق اصول مذهبی باید مرتکب يك قوچ در راه و بافتن خارمقتول قربانی کند. ولی این قانون بتدریج تغییرات متوالی زیادی نمود تا قانون Les Corneia de Sicarüs پیدا شد در این قانون راجع بجرم قتل مقررات مخصوصی تدوین شد و طبق مقررات قانون مزبور مجازات قاتل یکسان و یکنواخت نبود و اصل مساوات حکمروائی نمی‌کرد یعنی نوع و میزان مجازات بر حسب صفات و خصوصیات قاتل تغییرپذیر و مختلف بود باین طریق که اگر قاتل از مردمان طبقه عالی و خاص بود و یا دارای مشاغل مهم یا افتخارانی بود مجازات او اخراج و نفی بلد بود و اگر قاتل از طبقه متوسط بود محکوم میشد که سراو بریده شود و اگر قاتل از طبقه پست و ردیف سوم بود بدار آویخته میشد خلاصه نوع مجازات نسبت باشخاص مختلف متفاوت بود. بعدها مقررات مزبور نیز پی دویی تغییر کرد و مدتی دار آویختن بوسیله Constantin از بین رفت ولی در حال همیشه جرم قتل بزورگترین و بدترین جرائم بود.